

بازنگاری مفاهیم «منطق - عقلانیت - احساس» از بعد معناشناختی اجتماعی

برخی واژگان کاربری زیادی در نوشتمان و گفتمان اجتماعی دارند؛ اما شاید کمتر به معانی یا مفاهیم واقعی آنان پرداخته شده باشد. خصوصاً آنکه همین واژگان در ترکیب با دیگر واژگان، مفاهیمی جدید را خلق نموده و ساختار گفتمانی نوینی را پدیدار کرده‌اند. لیکن با این حال معانی و مفاهیم حقیقی و کاربردی این واژگان در میدان جامعه خیلی مشخص و تعریف شده نیستند. لذا ضمن آنکه این لغات به عنوان واژگان آکادمیک و روشنفکرانه، کاربری فراوانی در گنجینه واژگان دانشگاهی و محاوره‌ی کوچه بازاری پیدا کرده‌اند، ولی در واقع هویت حقیقی و واقعی آنان تا اندازه زیادی لوث و قلب شده است. بدین روی می‌توان گفت مضامین مفهومی آنان در گفتمان جامعه‌ی بسیار پرنوسان می‌باشد و مشخصاً بازتاب سنجیده و ارزش‌باری از بن جوهری این سه واژه مهم ساطع نمی‌گردد. بدتر آنکه با وجود تعاریف و معناشدگی ویژه دانشگاهی از این لغات که به وفور در سطور کتاب‌ها، مقالات و اینترنت به چشم می‌خورد، اما در واقع گفتمان لغوی آنان نمی‌تواند ظرفیت‌ها و قابلیت‌های کاربستی تحول‌گرایانه را در حوزه‌های نظری بین‌نخبگی و بین‌مردمی ایجاد کنند تا استنباط‌گذاری کارآمد و اثربخش اجتماعی از این مفاهیم مستفاد گردد. بر این اساس در زیر تفاسیری روشن، اما متفاوت و واضح در باره معنای لغوی و ماهیتی سه واژه «منطق - عقلانیت - احساس» و همچنین لغات ترکیبی برگرفته از این سه ارائه می‌شود. مفاهیم تفسیری فوق‌ضمن اینک‌گنه و درونمایه ماهوی واژگانی را بیرون می‌ریزند؛ که حتی انگاره‌های کارآمد و سازنده‌گرا را بر بال این واژگان قرار داده که می‌توانند سازه‌های کارگشا و تسهیل‌کننده را به بستر فعل و انفعالات و مبادلات نظری - عملی متن جامعه وارد کنند. وبه راستی اگر مفاهیم نوین و کارسازانه این مجموعه واژگان مشخص گردند و به داخل میدان جامعه وارد شوند، بی‌تردید پتانسیل ماهیتی در جهت ساخت آرایه‌های فرهنگی نوگرایانه و تغیرگرایانه را دارا بوده و با دربرگیری پشتوانه حل مسئله در بن مفهوم ذاتی خویش، به واقع سودمندی و کارآمدی کنشی را به بستر کارراهه‌های اجتماعی - مدنی سُرش می‌دهند. البته باید در نظر داشت، هرچند تعابیر مطروحه ترادف همسانی با معنای محاوراتی - زبانی موجود در جامعه ندارند، اما به‌جد هیچ مغایرت را در نسبت با مصادیق معنایی موجود در فرهنگ آکادمیک نیز دارا نمی‌باشند.

به هر روی در این بین با فاصله گرفتن از مجادلات معمول در میدان ادبیاتی و مناقشات مربوط به حوزه زبان‌شناسی، قصد می‌گردد در فرازهای بعدی با بیانی ساده و مختصر، کلمات و واژگانی همچون منطق، عقلانیت یا خردگرایی، احساس، شناخت، درک یا فهم، استدلال، استنتاج و تفسیر را از بعد مفهوم‌شناختی مورد چالش جدی قرار داده و مفاهیم اصیل و کاربردی آنان را در وجه اثرگذاری اجتماعی بازنویسی واضح نماید.

منطق: منطق در معنای لغوی، کلام و گفتار است. و نمود بارز کلام منطقی نیز فصاحت، شیرینی و سلاست سخن و بیان می‌باشد. اما معنای چپستی منطق از بیان و گفتار عبور کرده و از منظر شناخت‌شناسی، رویکرد گفتمانی و تفکری به جوهره معنوی آن راه یافته است. بدین مفهوم که کلام منطقی نهفته در مفاهیمی همچون جامع، کامل، قاطع، مستدل بر برهان و

حجت می‌باشد و کلان معنای منطق، مبنای راهبری تفکر و اندیشه را پیدا کرده و جهت‌گیری کیفی گفتمان فکری انسان را در استنباط و فهم امور نشان می‌دهد. بدین ترتیب منطق پایانه‌ای راهبری در گفتمان فکری هر فرد بوده که برشی از برد رویکردی و نوع اندیشه فرد را آشکار می‌نماید. به صورتی دیگر می‌شود گفت؛ چون انسان پیوسته در معرض خطا و لغزش در فکر و عمل قرار دارد، لذا کارکرد منطق، معنای بکارگیری اصول و قواعدی عام و فراگیر برای مصون ماندن از خطا در تفکر منتج به عمل می‌باشد. این بعد کارکرد خطی در ذهن فرد، نشانگر پدیداری سامانه‌ی پردازشگری در ذهن انسان است که با بهره‌گیری از داده‌های موجودی و هستی در ذهن (دانش، تجربه و آموخته‌های مختلف)، قضایای گوناگون را با برهان و دلایل متقن و محکم مورد بررسی و مذاقه قرار داده؛ تا اینکه فرد به استنتاج تعبیری- تبیینی لازم و درست برسد. این موضوع همان بازتاب ذهن فعال و داناست که می‌تواند در جو تضارب نقطه نظرات گوناگون، شهروندان و مدیران اجتماعی را به توانمندی استنباطی محکم و مستدل مبدل کند که بتوانند با تجزیه و تحلیل و تطبیق و مقایسه موضوعات مختلف و قضایای پیچیده پیش‌رو، به تبیین و تفسیر هوشمندانه پر از سود و نفع برای فرد و جامعه برسانند و از این میان منفعت و رضایت اجتماعی- عمومی در همه امور و همه عرصه‌ها پردازش و فراهم شود.

ولی برخلاف گفتار بالا، کلمه‌ی منطق در یک فرگشت مفهومی تعاریف دیگری هم پیدا کرده که متاسفانه این معرفی معنایی بیشتر کاربرد توده‌ای- خیابانی دارد. اکثریت مردم «منطقی بودن» را به تصور خود و «منطق اجتماعی» را به توافق اجتماعی و اکثریتی در جامعه گره می‌زنند. تاسف‌آور آنکه در این حالت، مبنای منطقی بودن هر چیز به «فهم و کشف یا تمایل و علاقمندی من یا ما» منوط می‌گردد. یعنی مبنای منطقی بودن یا نبودن هر چیز یا رخدادی، دقیقاً حول فکر یا خواست و میل من یا ما با مفهوم تقلیلی مرتبط با احساس و عاطفه قرار می‌گیرد. اگرچه این تفکر سایشی با رویکردهای استبدادگونی و دیکتاتورمنشی دارد که موضوع بحث در این مقطع نیست؛ ولی در واقع باید قبول کنیم که «فهم من یا ما» نمی‌تواند همیشه منطقی باشد. مگر آنکه به درست‌نمایی و اصلاح‌سازی بسترهای پیش‌رو منتج شود. یعنی اینکه اگر تفکر من و ما به آراسته‌نمایی و بهینه‌سازی بسترهای زیست (فرد، اجتماع و خانواده) منتج شود، می‌تواند منطقی باشد. حال آنکه متفقاً می‌دانیم ما در حوزه‌های مختلف زیست، دچار کمبودها و نقصان فراوان و متنوعی می‌باشیم. و براین مبنا است که بسیاری از خرده فرهنگ‌های رفتاری- اخلاقی جاری در جوامع، خصوصاً ایران را نامطلوب و نادرست دانسته و همه مردم و نخبگان متحداً بر تغییر جامعه ایران نظر دارند. ضمن اینکه مقوله «نیاز به تغییر و اصلاح» مختص ایران نیست و حتی جوامع پیش‌رو و پیشرفته نیز مداوماً به دنبال «تغییر و تحول مجدد و پیوسته» هستند. لذا ضمن اینکه فهم اجتماعی را مطلق بدانیم و عین منطق تصور کنیم، به شدت اشتباه است و باید مدام مترصد اتفاقات و رویدادهای پیش‌رو و آینده باشیم، تا از سقوط در ورطه‌های خطا و انحراف مصون بمانیم. زیرا که این اصرار و استناد به باورهای اجتماعی- فردی و پذیرش نظر اکثریت مردم در موضوعی ویژه (خصوصاً برای حفظ وضع موجود در هر شرایط) دقیقاً مغایر و متضاد با مفهوم تغییرسازی و تحول در حوزه‌های زیست بوده و حالات ایستایی، رکود و جمود ضد جامعه تحول‌گرا و پویا را به همراه می‌آورند. بر این مبنا

اینگونه مفهوم‌سازی در مورد «سازه منطق» مطلقاً منطقی و صحیح نبوده و باید معنای واقعی برخی واژگان اثرگذار را که هر کدامشان یک گفتمان فکری را برساز می‌کنند، به درستی فهم نمود و به درستی به صحنه‌های عمل درآورد.

عقل و عقلانیت: عقل در معنای کلی خود فرایندی ادراکی در کارکردهای ذهنی برای تشخیص و انتخاب بهترین در مقایسه بین قضایای مختلف است. و عقلانیت نیز کاربردی کردن این فرایند فهم و درک می‌باشد. پس عقلانیت مفهومی از بکارگیری خرد و هوش در راه‌واره‌های عملکردی و فعالیتی برای انتخاب (منطقی) مناسب‌ها و مطلوب‌ها در بسترهای عملیاتی است. البته معنای زبان فوق در مفهومی ساده؛ یعنی انتخاب راه درست در بین چند راه می‌باشد. ولی در این بین باید در نظر داشت که عنصر عقل یا خرد سایش دایمی و همه جانبه با نهفتگی منطق دارد. یعنی در واقع منطق و عقلانیت مفاهیم همسان و همگرایی را پوشش می‌دهند و همپوشی کاربردی نسبت به یکدیگر داشته و کارکرد همکنار و در موازات هم را دارا می‌باشند. اگر پایانه منطق در ذهن انسان به دنبال پردازش تحلیلی - تبیینی متعادل و متناسب بر موضوعات و قضایای پیش‌رو و درک و استنباط مناسبات و معادلات بین آنهاست، عقلانیت نیز در پی یافت بهترین و مطلوب‌ترین مورد است. در شکلی دیگر اگر بگوییم عقلانیت در پی شناخت و یافت بهترین‌هاست و راه‌های گوناگون را می‌آزماید، این منطق است که در دامنه پهناور خرد، فرایندهای شناخت و جستجو را کمک می‌نماید تا رابطه‌ها و تناسبات موجود را با رعایت استدلال و تبیین تجانس‌ها و توازن‌ها و چینش راهبردهای مطلوب‌گرا، حل و فصل نموده و در این بین کارکردهای نظری - عملی فرد انسانی، دریافت و استنباط بهینه‌ها را محقق گرداند. به صورتی دیگر خرد یا عقلانیت دقیقاً ریشه در قوای فاهمه فردی دارد که با اخذ نیازهای هوشمندی مانند دانش و اطلاعات و غیره، ذهن را آماده استنباط داناگونه‌ی نموده تا با فراورش و پرورش شعور و هوش ذهنی، میدان تعارضات و اختلالات را حول محورهای برهان - استدلال - استنتاج برای یک فرایند تجمیع شده از شناخت و درک تا تبیین و تعبیر آمایش نماید. به بیانی بسیار ساده رابطه عقلانیت و منطق بدین صورت است که، فرد عاقل با بهره از دانش و تجربه و دیگر داشته‌های شعوری به دانایی و هوشمندی کامل رسیده و برای رسیدن به انتخاب راه بهینه، از ابزاری با نام منطق استدلالی - تبیینی و استنتاج عقلانی استفاده نموده تا ذهن را کمک نمایند در امور کارکردی خود، به «درستی انتخاب و تصمیم» حاصل آید.

احساس: هر موجود زنده خصوصاً آدمی، از پایانه‌ای مادی در مغز خود برخوردار است که کلیه عوامل روانی - حسی فرد را کنترل و تنظیم می‌نماید. به جز حواس لامسه، چشایی، بویایی، شنوایی و بینایی که مجموعه حواس مادی و تجربی محسوب می‌شوند و کلیه امور مادی پیرامون را درک و فهم می‌نمایند، آدمی از احساس دیگری نیز برخوردار است که ماهیت مادی‌گرایانه ندارند و بسیاری از امور روانی و عملی هر انسان و جامعه را برساز می‌کنند. احساس آدمی غیر مادی بوده و با اینکه خاستگاه درون کالبدی - مغزی در وجود انسان دارند، ولی عامل‌هایی برای بروز رفتارها و مظاهری همچون: هیجان، عشق، شادی، نشاط، غم، اضطراب، پرخاشگری، عصبانیت، شرم، دوستی، رفاقت، حمایت، امید، محبت، غیرت، ترس، غیظ، خشم، مبارزه، دشمنی، بی‌زاری، خودخواهی و خیلی دیگر از نمایه‌های احساسی می‌باشند. اگرچه عوامل احساس

مادی ماهیت درک و فهم برای آدمی دارند و به شناخت و شناسایی امور مادی کمک می‌کنند. ولی عامل‌های احساس غیرمادی ماهیتی همانند پنج حس مادی را دارا نبوده و به‌واقع درماهیت جوهری خود با ایجاد تحرکات و جنبش‌های زیرپوستی مختلف در نزد آدمی، نظام اخلاقی- رفتاری را راهبری می‌نمایند. یعنی یک بعد کارکردی این نوع از حواس مشارکت‌جانی در سوگیری شناسایی و شناخت می‌باشد و در سرتاسر فراگردهای زیستی فردی- اجتماعی، به وفور کنش‌ها و واکنش‌های آدمی را جهت‌دهی می‌نمایند. صحنه زندگی بستر نمایشی این عوامل احساسی می‌باشد و احساس غیر مادی ما مردم بیانگر و نمایش دهنده انواع و اقسام مظاهر و فعالیت‌های فردی- اجتماعی می‌باشند. فعل جنگ و ستیز برخاسته از احساس مبارزه‌جویی، نخوت، خشم، ترس، عصبانیت و . . . می‌باشند. به عکس عمل صلح دقیقاً خاستگاه درون فردی- اجتماعی دارد و بر احساس مختلفی همچون؛ دوستی، مهربانی، گذشت، انسان دوستی و . . . قرار دارد. از طرف دیگر فعل تشکیل خانواده جدای از ریشه غریزوی، برگرفته از احساس عشق، وفاداری، محبت و غیره می‌باشد و حتی عمل طلاق نیز از احساس انزجار، بی‌زاری، نبود تفاهم و . . . سرچشمه می‌گیرد. پس می‌توان گفت که کلا احساس آدمی راهبر و هدایت‌گر فرد و نهایتاً جامعه می‌باشند. و چه رخدادهای بزرگ غرورآفرین، حماسی، انسان‌دوستانه؛ و در مقابل اتفاقات دهشتناک، خوف‌آور و ویرانگر حاصل احساس آدمی بوده‌اند. به صورتی دیگر بسیاری از واقعیات و رخدادهای نظام زیست برگرفته از احساسات بوده‌اند و جالب آنکه در بیشتر موارد نیز احساسات بشری، راهگشایی و رهنمون به خوبی و نیکی نداشته‌اند. و اگرهم گرایش به خوبی بوده، صرفاً در گروهی موقعیت و وضعیت خاص خود بوده است. ولی به طور کلی احساس آدمی نمی‌تواند عامل به فراگردها و اتفاقات خوش یمن و مبارک باشند. و از طرف دیگر چون احساسات ریشه در «فهم و درک من» یعنی خودبینی و خودپسندی دارند، لذا به طور قطع و یقین فاصله معنادار و جدی با رفتارهای خردگرایانه صرف دارند. اصولاً با نگاهی به تاریخ می‌توان دریافت که انسان‌ها و جوامعی که از رفتارهای احساسی صرف اجتناب می‌کنند و کلیه کنش‌های فردی و اجتماعی خود را به ترفندها و روش‌های منطقی و عقلانی می‌سپارند، برد بیشتری در تاریخ کلان برداشت کرده‌اند. هرچه جوامع بشری و افراد به کنش‌های عقلانی- منطقی گرایش بیشتری داشته باشند و از رفتارهای احساسی گریزان گردند؛ به واقع منفعت اجتماعی- عمومی بیشتری نصیب آن ملت گردیده و جایگاه مقبول‌تری در پازل جهانی پیدا کرده‌اند. و عکس آن نیز صادق است و افراد و جوامع احساس‌گرا نفع و سود کمتری را در دو میدان داخلی و خارجی کسب نموده‌اند.

منطق عقلانی: همانا بهترین راهکار برای فراگردهای کارکردی در ذهن فردی، روش منطق عقلانی برای کشف و شهود بر نهانگاه و باطن قضایا و موضوعات می‌باشد. منطق عقلانی یعنی تکاپو برای کشف توازن‌ها، تعادل‌ها و تجانس‌ها در فرایندهای استدلالی و استنتاج عمل‌گرایانه و در نتیجه دستیابی به سودمندی‌های کاربردی در هر موضوع و بستر است. عقلانیت در مفهوم کلان معنای انتخاب بهترین در بین چند است. یعنی در بین چند راه مختلف و چند راه حل مسئله، یافت بهترین و مناسب‌ترین، همانا در واقعیت عاقلانه‌ترین است. البته عقلانیت منطقی راهکار افراد دانا و عاقل است و افراد دانای عاقل با استغنا از دانش و تجربه مکفی و تمسک به منطق استدلالی، کارسازی کارآمد را از بین راه‌های مختلف پیدا و کشف

نموده و حل مسئله و موضوع را به راه حل‌های منطقی می‌سپارند. در واقع منطق عقلانی عاملی است تا درست بشناسیم، درست انتخاب کنیم و تصمیمات سنجیده و اثر بخش را برپا سازیم و در این راستا در بعد یک جامعه کلان، مردم و مسئولان از اقدامات بی‌پایه و بیهوده برحذر شده و سیاست‌ها و برنامه‌های پایدار و متناسب با منفعت عمومی را در جامعه جاری گردانند. این همان چیزی است که در کلیه امور زیستی، بهینه‌سازی و بهینه‌خواهی را به دنبال دارد. در مفهومی کلان، منفعت کل جامعه را مهیا می‌کند و از توجیهاات باطل و ضد اجتماعی - انسانی و منفعت‌طلبی و جاه‌طلبی فردی و گروهی (نفع من یا گروه من) باز می‌دارد. این موضوع در رابطه فرد با خانواده نیز مصداق داشته و بهترین‌های اجتماعی را برای هر فرد و خانواده‌اش فراهم می‌سازد. به واقع منطق عقلانی ماهیت بازدارندگی از بیراهه روی و انحراف‌گرایی داشته و منافع و آرمان‌های سعادت‌گرای کل جامعه را در دل دارد.

منطق احساسی: همانطور که منطق عقلانی راهکارهای خردمندانانه و برخاسته از دانش و تجربیات زیستی را می‌جوید، منطق احساسی راهکارهای از روی احساس را دنبال و یافت می‌کند. در معنایی دیگر، هرچند منطق عقلانی کارآمدترین روش در فرایندهای کارکردی ذهن برای طراحی و پرداخت بهترین‌ها و رضایت‌بخش‌هاست؛ ولی در عین حال منطق احساسی سازه‌ای است که راهکارها و کاربردهای برخاسته از احساس را تقویت می‌نماید. و در این راستا مسلم است که دستیابی براهین و ادله منطقی برای تحلیل و بررسی امور نیز برپایه حجت‌های احساس‌گونه قرار می‌گیرند. یعنی اینکه مفاهیم استدلال و سنجش قضایا دقیقاً برگرفته از احساس و نمایه‌های علاقمندی بوده و در این حالت آنچه باعث خوشایند و پسند و در راستای کیفیت مطالبات و تمایل احساس من یا ما است، اساس انتخاب و تصمیم می‌باشد. به بیانی دیگر اگر در مقوله کلان فراورش پروسه کارکردی ذهن از کاوش، کشف، شناسایی، درک، استدلال، استنتاج تا تبیین و تفسیر در چارچوب عملیات منطق عقلانی، عامل‌های کشف، شناسایی و فهم از آموزه‌های اخلاقی، دانشی و علمی منتج می‌گردند و همچنین ادله و مستندات کارکردی با بکارگیری تجهیزات ذهن خلاق و پرمایه بروز می‌یابند و شالوده عملیاتی در گروهی شعور و هوش دانا می‌باشد، ولی همین فرایند (از شروع تا انتها) در دامنه منطق احساسی تفاوت اساسی داشته و کلیه دلایل و عناصر کارکردی ذهنی، خاستگاه احساساتی و میل و رغبت دارند و مظاهر احساسی هستند که عامل به ادامه عملیات بعدی می‌گردند. و در واقع در پایانه منطق عقلانی، شعور فاهمه و هوشمندی فردی عامل پدیداری نمایه‌های نظر و عمل می‌باشند، اما برعکس در باب مقوله منطق احساسی، متاسفانه دانش و دیگر آموخته‌های یادگیری شده فرد که اساس خلاقیت و هوشمندی فردی می‌باشند، اصلاً دخالت ندارند و احساسات و عاطفه فردی - اجتماعی قوی‌ترین و مهمترین تکانه‌های بروز در حوزه‌های نظر و عمل می‌باشند.

مفهوم بیانات بالا در شکلی دیگر مبین آنست که منطق احساسی خاستگاهی توده‌ای - عوامانه و منطق عقلانی مبنایی در نخبگی و دانایی دارد. توده‌های مردمی معمولاً بر مبنای و پایه‌های احساسی - عاطفی تکیه می‌کنند و در همه امور خود این نوع از منطق را تقویت می‌نمایند. اما در مقابل آن منطق عقلانی ریشه در نخبگری داشته و همت خواص نخبه بر منطق

عقلایی مستمر و پیوسته می‌باشد. به همین دلیل است که همیشه گفته می‌شود تئوری‌سازی و طراحی برنامه و همچنین کارکردهای مدیریتی در اختیار خواص و نخبگان جامعه می‌باشد و جایگاه توده‌های مردمی نمی‌تواند مصادر هدایت‌گری و تنظیم‌کنندگی باشد. این نظریه موید آنست که نقش هویتی نخبگان نظری و مدیریتی در جامعه طراحی و وضع هنجارها و قاعده‌های عمقی ساخت‌سازانه و نقش ماهوی مردم عام نیز برنامه‌گذاری و امور سطحی و زودگذر می‌باشد. بر همین اساس است که اعمال توده‌گری به شدت سست و موقتی هستند و هیچ کنش نمادی توده‌گرایانه پایش و ایستایی ماندگار و پایدار ندارد. در این وضعیت قطعیت دارد که امور احساسی پایش و تکامل را در ماهیت درونی خویش ندارند و به‌جهت تهی بودن از جوهره یافت و ایجاد راستین‌یابی ژرف و سازندگی ابعادگرا، مانند تب و موج فروکش می‌کنند. و در این میان نیز راهکارهای احساسی اصلا نمی‌توانند به راستی و درستی هدایت گردانند و نتایج مطلوبی برپا نمایند. زیرا که هرگونه منطق احساسی دقیقا در بازهٔ پیوستاری قلیان و جوشش موج‌گونه جای گرفته و قوه‌های احساسی هستند که مبنای توانمندی یا ناتوانی عمل احساسی به شمار می‌آیند. و در این بادی با کاستی تب احساسات در مرور زمان، موضوع مورد نظر نیز به زودی فراموش شده و برنامه‌های احساسی نیز دود می‌گردند. لذا می‌توان با قاطعیت بیان داشت که اساس تحرک و کنش برپایه احساس، هیچ پایداری و بالندگی نداشته و در عوض منطق عقلانی است که بر راهکارهای سازنده، پیوسته، بالنده و اثربخش پویش می‌کند.

به موازات همین موضوع و محققا دخالت احساس در فراگردهای مختلف تاریخ کلان بشریت، دقیقا می‌دانیم که چه جریانات و اتفاقات ناخوشایند و ضدانسانی زیادی در طول تاریخ از ناحیه احساس، علاقه فردی - گروهی و تمایلات نفسانی برخاسته است. چه جنایات، تخریب‌ها و خیانت‌های بزرگی از ناحیه سلاطین و فرمانروایان دیکتاتور و مستبد در بوم‌ها و مناطق مختلف زمین اتفاق نیفتاده است؟! اگرچه تاریخ گذشته مالا مال از جنایت بشری است و خون‌های زیادی ریخته شده است، اما عصر کنونی دوران صلح و مودت است و ملل موجود بر روی کره خاکی تمایل ذاتی و خواست قلبی برای ادامه جریانات قلبی را نداشته و انسان‌دوستی و رعایت حقوق بشر حرف اول را در جوامع می‌زنند. عرصه امروز جهانی عرصه عینی انسانیت‌گرایی و مردم‌سالاری می‌باشد؛ و چه بهتر است که از تمایلات احساسی در حوزه‌های زیست دوری جوییم و برای حصول به عرصه‌های رفاه و توسعه ابعادی، منطق عقلانی را در همه حوزه‌ها سرلوحه کار و عملکرد خود قرار دهیم. در این حال اضافه می‌گردد که شوربختانه آرایه‌های عملی در کشور ما آکنده و پراکنده از تصمیمات احساسی است و تاسف بیشتر آنکه منطق احساسی و مظاهر و نمایه‌های احساسی، نیرومندی و وسعت شایانی در حوزه‌های نظر و عمل ما ایرانیان دارند. و در این مسیر فرهنگ سرزمینی ما خرده تحرکات رفتاری - اخلاقی احساسی زیادی را دربر دارد که مزاحمت‌ها و عارضه‌های دایمی و فراگستری برای رشد و توسعه بومی به همراه داشته‌اند. اما در همین راستا با وجود فراوانی کنش‌های احساسی - عاطفی در حوزه‌های زیست، شوربختانه به جد از تصمیمات و انتخاب‌های عقلانی فاصله گرفته‌ایم و بستر و میدان جامعه ایران را به احساسات فردی - فرهنگی، اما مشخصا پاک و سالم سپرده‌ایم. اما خاطر نشان می‌گردد، هرچند احساسات جامعه ایرانی پاک و بدون آرایش بوده و ایرانیان برخوردار از فرهنگ احساسی عاطفی غلیظ می‌باشند، ولی به یقین این فرهنگ

قوه ساخت‌گرایی و تحول نظام اجتماع ایران را نداشته و تکانه‌های احساساتی عامل به ایجاد و بروز آسیب‌ها و هنجارهای نامبارکی بوده‌اند.

احمد علینقی ۹۵/۱۲/۲۲

www.ahmadalinaghi.com